



بیانیه اجلاس لوزان، ادامه توافقات ژنو

اجلاس لوزان سوئیس که با حضور نمایندگان جمهوری اسلامی و گروه ۱+۵ در اواخر ماه مارس برگزار شد و با تمدیدهای پی‌درپی برای حصول بنوعی توافق، همراه بود، سرانجام، روز دوم آوریل، ۱۳ فروردین با صدور یک بیانیه به کار خود پایان داد. خلاصه‌ای از این بیانیه که در سایت‌های خبری رژیم انتشار یافت، نشان می‌دهد که طرفین این نزاع، بدون وارد شدن به جزئیات، به یک‌گشته توافق کلی، یا به عبارت دیگر به "رامحل‌هایی برای رسیدن به برنامه جامع اقدام مشترک" دست یافتند. این بیانیه در مقدمه می‌گوید: "مجموعه متضمن این رامحل‌ها، جنبه حقوقی نداشته و صرفاً راهنمای مفهومی تنظیم و نگارش برنامه جامع اقدام مشترک را فراهم خواهد ساخت. بر این اساس تدوین برنامه جامع اقدام مشترک با مبنا قرار دادن این رامحل‌ها در آینده نزدیک آغاز خواهد گردید."

از مفاد این بیانیه چنین برمی‌آید که برنامه غنی‌سازی اورانیوم در ایران به حالت تعلیق ۱۰ ساله درخواهد آمد. تأسیسات هسته‌ای فردو به مرکز تحقیقات هسته‌ای و فیزیک پیشرفته تبدیل خواهد شد. راکتور آب‌سنگین اراک بازطراحی خواهد شد که دیگر قابل‌استفاده برای غنی‌سازی نباشد. فقط در تأسیسات نطنز ۵۰۰۰ سانتریفیوژ به تولید مواد غنی‌شده در سطح ۶۷/۳ در صد ادامه خواهند داد. اما یکی از خواست‌های جمهوری اسلامی در مورد فرایند تحقیق و توسعه سانتریفیوژهای پیشرفته، ظاهراً پذیرفته شده است.

جمهوری اسلامی همچنین پروتکل الحاقی را که تاکنون از پذیرش آن سرباز زده بود، پذیرفت. مطابق ضوابط این پروتکل، آژانس از جمله، از حق بازرسی‌های سرزده برخوردار می‌گردد و می‌تواند به هر مکانی که برای انجام

در صفحه ۲

یادداشت‌های سیاسی

نگاهی به سخنان نوروزی خامنه‌ای در مشهد

در صفحه ۱۰

"خانه‌های امن" و زنان و دختران در معرض خشونت

در صفحه ۹

جمهوری اسلامی افغانستان هیمه‌آور آتشی که بر جان فرخنده افتاد

فریاد "قرآن را سوزاند"، کافی بود تا ارادل و اوباش پیرامون مسجد با فریاد "زنده باد اسلام" فرخنده ۲۷ ساله را با چوب و سنگ و لگد بی‌رحمانه به قتل برسانند و حتا جسد بی‌جان را به آتش کشند. این قتل فجیع، همین چند روز پیش در کابل، پایتخت "جمهوری اسلامی افغانستان" روی داد. بلافاصله یکی از مجریان تلویزیون افغانستان درباره قتل فرخنده نوشت: "این هم فکر کرده بود که مانند چند تن مرتد دیگر با این نوع عمل و توهین تابعیت آمریکا و اروپا را به دست می‌آورد اما قبل از رسیدن به هدف جان خود را از دست داد به دوستداران اش تسلیت می‌گوییم."

سبیمین غزل حسنزاده، معین وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان، تأییدگرانه، در فیس‌بوک‌اش نوشت: "هیچ نیرویی در برابر ایمان مردم‌مان تاب مقاومت ندارد. با جان و دل از باورهای دینی‌مان پاسداری خواهیم نمود."

دفتر ریاست جمهوری افغانستان در اطلاعیه‌اش آورد: "توهین به قرآن کریم و مقدسات اسلامی غیر قابل قبول است و این مسئله برای دولت افغانستان و مردم افغانستان به هیچ عنوان قابل قبول نیست."

می‌بینیم، بی‌دلیل نیست که یکی از قاتلان با وقاحت تمام و بدون ترس از مجازات، در صفحه فیس‌بوک‌اش اعتراف می‌کند: "امروز ساعت ۴ عصر زنی بی‌دین قرآن شریف را در زیارت شاهد و شمشیره به آتش زد و بعد توسط مردم دین‌دار کابل به شمول خودم اول کشته و بعد آتش زده شد..."

و این همه با پای‌بندی به قانون اساسی افغانستان. زیرا که در ماده‌ی اول این قانون اساسی آمده است: "افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه می‌باشد." در ماده دوم: "دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است." و در ماده سوم: "در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد." در ماده هفدهم: "دولت برای ارتقای معارف در همه سطوح، انکشاف تعلیمات دینی، تنظیم و بهبود وضع مساجد، مدارس و مراکز دینی تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید."

در صفحه ۳

کمیته‌های مبارزه برای افزایش دستمزد را برپاکنیم و به بازی تکراری تعیین حداقل دستمزد توسط "شورای عالی کار" پایان دهیم

در صفحه ۵

برای یونس و میلیون‌ها یونس دیگر

۲۳ اسفند. بهار پشت در ایستاده و نظاره می‌کرد، آماده بود تا وارد شده و با خود زندگی را از نو زیبا و سرسبز بیاراید. اما برای یونس عساکره این روز، روز دیگری بود. روزی سیاه، نه امید، نه بهاری. برای او برهم ریختن بساط میوه‌های‌اش، نداشتن حق فروش میوه‌هایی که تنها امید او برای سیرکردن دو فرزند خردسال و گرسنه‌اش بودند، آن‌هم در پشت دروازه‌های بهار، آخر دنیا بود. هر چه بود زمستانی بود که او را با خود بُرد آن‌هم در میان آتشی که فقر و بیکاری بر پا ساخته بودند.

یونس عساکره انرژی هسته‌ای نمی‌خواست، یونس عساکره جنگ نمی‌خواست، یونس عساکره نه به یمن کاری داشت نه به بحرین و عراق و سوریه و لبنان، یونس عساکره که در دوران حکومت اسلامی و سال‌های جنگ ایران و عراق به دنیا آمده بود خواست عجیبی نداشت، نه رویای بزرگی داشت نه چیز زیادی می‌خواست، تنها کار می‌خواست و یک زندگی شرافتمندانه همچون میلیون‌ها یونس دیگر. آن‌چه که جمهوری اسلامی از او و میلیون‌ها یونس دیگر دریغ کرده است.

زمستان ۹۳، او را در میان شعله‌های آتشی دردناک با خود بُرد. چرا که یونس کار نداشت، چرا که یونس پول نداشت. یونس فقیر بود، چون مزدور نبود و مانند تمامی سران و نوچه‌های حکومت اسلامی دزد نبود.

در صفحه ۴

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

در صفحه ۷

بیانیه اجلاس لوزان، ادامه توافقات ژنو

وظایف خود ضروری می‌داند، دسترسی پیدا کند.

در این بیانیه یک پاراگراف نیز به لغو تحریم‌ها اختصاص یافته و گفته شده است:

" پس از اجرایی شدن برنامه جامع اقدام مشترک، تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت لغو خواهد شد و همه تحریم‌های اقتصادی و مالی چندجانبه اروپا و یکجانبه آمریکا از جمله تحریم‌های مالی، بانکی، بیمه، سرمایه‌گذاری و تمامی خدمات مرتبط با آنها در حوزه‌های مختلف از جمله نفت، گاز، پتروشیمی و خودروسازی فوراً لغو خواهند شد. همچنین تحریم‌ها علیه اشخاص حقیقی و حقوقی، سازمان‌ها، نهادهای دولتی و خصوصی تحت تحریم‌های مرتبط هسته‌ای ایران از جمله؛ بانک مرکزی، سایر مؤسسات مالی و بانکی، سوئیفت، کشتیرانی و هواپیمایی جمهوری اسلامی، کشتیرانی نفت به‌طور همه‌جانبه فوراً برداشته خواهند شد. همچنین کشورهای عضو گروه (۱+۵) متعهد هستند از وضع تحریم‌های جدید در موضوع هسته‌ای خودداری نمایند."

این دقیقاً آن چیزی است که جمهوری اسلامی در ازای از دست دادن برنامه هسته‌ای خود، خواهان آن بوده است. فقط باید دید که در جزئیات و به‌ویژه آن بخشی که به تحریم‌های آمریکا یا حتی اروپا مربوط می‌گردد، روال آن در جزئیات چگونه خواهد بود.

با پایان یافتن این مرحله از مذاکرات، تدوین پیش‌نویس برنامه جامع اقدام مشترک تا بازه زمانی ۱۰ تیرماه در دستور کار قرار می‌گیرد.

این بیانیه در حقیقت ادامه توافقنامه ژنو و تأمین خواست گروه کشورهای ۱+۵ برای برچیدن فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی است.

از مدتی پیش دیگر آشکار بود که دو طرف اصلی نزاع، یعنی جمهوری اسلامی و دولت آمریکا خواهان رسیدن به نوعی توافق بر سر پرونده هسته‌ای هستند. دلایل آن نیز پوشیده نبود.

جمهوری اسلامی در طول دو دهه گذشته، ده‌ها میلیارد دلار ثروت کشور و حاصل دسترنج کارگران ایران را صرف هزینه‌های کلان هسته‌ای کرد، تا از طریق دستیابی به سلاح هسته‌ای به جاه‌طلبی‌های توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه خود جامه عمل پوشد. اقدامی که متضمن هیچ‌گونه نفعی برای توده‌های مردم ایران نبود. بالعکس، علاوه بر هزینه‌های کلان، در نتیجه تحریم‌ها، مدام فشار بر سطح معیشت توده مردم افزایش یافت و فقر، بیکاری و گرانی به مرحله‌ای

رسید که رژیم خطر بروز قیام‌ها و شورش‌های توده‌ای را در چشم‌انداز دید.

با تشدید بحران و از هم‌گسیختگی اقتصادی و ورشکستگی مالی، رژیم راهی جز عقب‌نشینی در مقابل خود ندید و تنها راه برون‌رفت از وضعیت موجود را، رسیدن به توافقی دید که از طریق آن بتواند با لغو تحریم‌ها، موانع موجود از سر راه سرمایه‌گذاری و فروش نفت و محدودیت‌های مبادلاتی، مالی و بانکی، برداشته شود. امکان صدور بلامنع سرمایه به درون ایران فراهم گردد و به ده‌ها میلیارد دلار از دارائی‌های بلوکه‌شده در کشورهای دیگر دست یابد. انجام این وظیفه بر عهده کابینه روحانی قرار گرفت که اساساً فلسفه به قدرت رسیدن آن تحقق همین سازش و توافق بوده است. این‌که آیا حتی لغو تمام تحریم‌ها می‌تواند، بحرانی را که اقتصاد ایران در طول متجاوز از ۳ دهه با آن روبه‌روست، حل کند و مشکل‌گشای جدی این بحران باشد، در اینجا مورد بحث نیست. جمهوری اسلامی و کابینه روحانی، رامحل معضلات رژیم را در توافق بر سر نزاع هسته‌ای و لغو تحریم‌ها می‌دانند.

جمهوری اسلامی در حالی در طول مذاکرات یک دهه گذشته، بر ادامه سیاست ارتجاعی و جاه‌طلبانه خود، اصرار می‌ورزید که از همان آغاز روشن بود قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای اجازه نخواهند داد به سلاح هسته‌ای دست‌یابد و سرانجام هم ناگزیر به تسلیم خواهد شد.

چنین نیز شد. پس از قطعنامه‌ها و تحریم‌های پی‌درپی شورای امنیت و تحریم‌های یکجانبه و چندجانبه قدرت‌های جهانی علیه جمهوری اسلامی، وقتی که این تحریم‌ها ضربه قطعی را به رژیم وارد آورد، آنگاه روحانی بر سرکار آمد، تا با تحقیر و خواری، توافقنامه ژنو را امضاء کند. جمهوری اسلامی رسماً پذیرفت که عملاً به غنی‌سازی موردنظر خود پایان دهد. قرار شد اورانیوم غنی‌شده ۲۰ درصدی را یا به کمتر از ۵ درصد رقیق کند و یا اکسید نماید.

پذیرفت که خط برگشت‌پذیری نیز وجود نخواهد داشت. گسترش فعالیت در تأسیسات هسته‌ای، نطنز، فردو و اراک متوقف گردید. اطلاعات تمام سایت‌ها در اختیار آژانس قرار گرفت. دسترسی روزانه بازرسان آژانس به فردو و نطنز، کارگاه‌های تولید و مونتاژ سانتریفیوژها، معادن اورانیوم، توقف فعالیت راکتور آب‌سنگین اراک، پذیرفته شد. اما در ازای آن چه چیزی به جمهوری اسلامی داده شد؟ قرار شد تحریم‌های دیگری صورت نگیرد. تلاشی برای کاهش خرید

نفت از جمهوری اسلامی صورت نخواهد گرفت. یعنی این‌که مشتریان کنونی بتوانند میانگین میزان کنونی خرید نفت را ادامه دهند. تحریم‌های آمریکا و اروپا بر بیمه و خدمت حمل‌ونقل به حالت تعلیق درآمد. تعلیق تحریم صادرات پتروشیمی، طلا و فلزات گران‌بها، صنعت خودروسازی، عرضه و نصب قطعات یدکی هواپیما و تسهیل تجارت به اصطلاح انسان دوستانه، به‌اضافه جیره‌بندی پرداخت ماهیانه بخش کوچکی از دلارهای بلوکه‌شده، تمام آن چیزی بود که به رژیم داده شد. این تسلیم‌نامه موسوم به "توافقنامه اقدام مشترک" ژنو، به مخالفت‌هایی در درون هیئت حاکمه منجر شد، اما خامنه‌ای اوضاع را آرام کرد. مذاکرات در چارچوب همین توافقنامه ادامه یافت تا به نتایجی وسیع‌تر در اجلاس لوزان دست‌یافت.

دولت آمریکا و کابینه اوباما نیز به دلایل متعدد در پی یک توافق و سازش با جمهوری اسلامی بودند.

هیئت حاکمه آمریکا می‌داند که تحریم‌ها نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد. چون در اینجا پای منافع اقتصادی حتی نزدیکترین متحدین آمریکا در میان است که در غیاب آن‌ها، کشورهای امثال چین بازار ایران را به تصرف خود درآورده‌اند. علاوه بر این، تحریم‌ها، اختلال‌هایی در مناسبات اقتصادی تعداد دیگری از کشورهای جهان با جمهوری اسلامی پدید آورده که آن‌ها نیز خواهان برافتادن تحریم‌ها هستند. بنابراین، برای هیئت حاکمه آمریکا نیز روشن بود که در درازمدت، ادامه تحریم‌ها، ممکن نیست. اگر چنین است، دولت آمریکا و متحدین آن، چنان‌چه راه سازش را در پیش نمی‌گرفتند، می‌بایستی تاکتیک دیگری را برای مقابله با جمهوری اسلامی در دستور کار قرار می‌دادند، که از کارآئی بیشتری برخوردار باشد. پس از تحریم‌های به اصطلاح فلج‌کننده، راه و روش مؤثرتر برای مقابله، چیزی جز جنگ نبود.

واقعیت اما این است که اکنون، امپریالیسم آمریکا و متحدین آن، در موقعیت اقتصادی، سیاسی و نظامی ۱۵ سال پیش نیستند که بتوانند دست به یک لشکرکشی نظامی بزنند. شکست‌های نظامی آن‌ها در عراق و افغانستان هم به‌خوبی نشان داد که لشکرکشی و اشغال نظامی کشورها، چاره‌ساز نیست. اوضاع شدیداً بحرانی خاورمیانه و جنگ‌های داخلی در چند کشور این منطقه نیز نشان می‌دهد که هرگونه اقدام نظامی، می‌تواند، تمام کشورهای خاورمیانه را به گرداب یک جنگ درازمدت و بحران‌های لاینحل بکشاند. این هم ناگفته نماند که اوباما هم تمایلی نداشت که در دور دوم ریاست‌جمهوری‌اش آمریکا را وارد یک

جمهوری اسلامی افغانستان هیمه‌آور آتشی که بر جان فرخنده افتاد

سال ۲۰۰۱ بود که جورج بوش، رئیس جمهوری آن زمان آمریکا، ظاهراً به بهانه‌ی ۱۱ سپتامبر، به یاد تروریست‌هایی افتاد که در افغانستان لانه کرده‌اند. همان اسلام‌گرایانی که تا چندی پیش از آموزش نظامی و پول و سلاح‌های غربی برخوردار بودند. طالبان "حامی تروریسم" نامیده شد؛ نقض حقوق بشر و به ویژه وضعیت زنان در افغانستان به سرتیتر اخبار رسانه‌ها بدل گشت؛ از قتل عام مردم هزاره گفته شد؛ از احکام دادگاه‌های شرعی که به کمترین بهانه‌ای حکم مرگ ارزانی می‌داشتند؛ از اجرای مجازات‌های اسلامی همچون شلاق زدن و قطع دست و پا؛ از بی‌حقوقی زنان تا جایی که حتا اجازه نداشتند به تنهایی از خانه خارج شوند؛ از مردانی که مجازات می‌شدند، زیرا که درازای ریش‌شان غیر اسلامی می‌بود؛ از نابودی آثار تاریخی غیر اسلامی و بسیاری جنایت‌های دیگری که تا پیش آن در سکوت خبری بر مردم روا می‌شد.

پس، ۷ اکتبر ۲۰۰۱، "عملیات بلندمدت آزادی" با حمله هوایی به چندین شهر افغانستان آغاز شد. ادعا می‌شد تروریست‌ها نابود خواهند شد؛ برای مردم افغانستان آزادی و دموکراسی به همراه آورده خواهد شد؛ جنگ داخلی چند ساله که کشور را ویران و فقیر و صدها هزار نفر را کشته و مجروح و آواره کرده بود، پایان خواهد یافت؛ زنان از زندگی نکبت‌بارشان تحت حکومت طالبان رها خواهند شد. وعده رئیس جمهور وقت آمریکا، بمب و گلوله برای تروریست‌های طالبان و غذا، دارو و مایحتاج عمومی برای مردم افغانستان بود.

و چنین شد که "امارات اسلامی افغانستان" رفت و "جمهوری اسلامی افغانستان" به جایش نشست. ۳ سال پس از تجاوز نظامی، رئیس جمهور افغانستان "انتخاب" شد. حامد کرزای، همان فردی که در سال ۲۰۰۱، در کنفرانس بن آلمان به ریاست دولت موقت منصوب شده بود. البته وظیفه این رئیس جمهور، پاسداری و اجرای قانون اساسی‌ای بود که یک سال پیش به تصویب رسیده بود.

اکنون سال ۲۰۱۵ میلادی است، یعنی ۱۳ سال و چند ماه پس از حمله نظامی آمریکا به افغانستان. وضعیت در افغانستان چگونه است؟

بنا به گزارش‌هایی که اخیراً از سوی "پژشکان برای مسئولیت اجتماعی"، "پژشکان جهانی برای بقاء" و "گروه بین‌المللی پژشکان برای جلوگیری از جنگ هسته‌ای" تهیه شده است، طی این ۱۳ سال، حدود ۲۲۰ هزار تن از شهروندان افغان کشته شده‌اند. تروریسم نه تنها در افغانستان نابود نشده است، بلکه همچنان به کشتار ادامه می‌دهد. طبق یکی از خبرهای اخیر "طالبان بیش از پنج هزار پشتون را در سال ۲۰۱۴ کشته و زخمی کرده است.

پس از ۱۳ سال و اندی غرب و سردمداران افغانستان، تازه دریافته‌اند، طالبان یا سایر گروه‌های ریز و درشت اسلام‌گرا، گروهی

تروریست نیستند که بتوان با آن‌ها جنگید و از کشور بیرون راند یا دستگیر و اعدام کرد. این گروه‌ها از میان مردمی نیرو می‌گیرند که از "دموکراسی" و "آزادی" ره‌آورد تجاوز امپریالیست‌ها، از دولت‌های دست‌نشانده، از فساد و رشوخوااری از فقر و بدبختی به جان آمده‌اند و در مقابله با دولت اسلام‌گرای حاکم، گروه گروه به گروه‌های اسلام‌گرای اپوزیسیون می‌پیوندند. واقعیت چندان عیان گشته که سران سیاسی افغانستان ناچار شده‌اند طالبان را به عنوان یک رقیب سیاسی قدرتمند به رسمیت شناخته و خواهان مذاکرات صلح با آنان گردند. این اواخر نیز سخن از رشد و گسترش نفوذ داعش و داعشیان در افغانستان می‌رود.

در سالیان گذشته، ناامنی بیش از پیش به بخشی از زندگی مردم تبدیل شده است. در این راه طالبان تنها نیست. در صحنه قتل فرخنده شاهدیم که پلیس نه تنها حمایتی از فرخنده نمی‌کند، بلکه او را به دست اوباش می‌سپرد تا بی‌رحمانه به قتلش برسانند. این آن پلیسی است که بایستی امنیت را در شهرها برقرار کند، اما پلیس، نیروهای امنیتی و نظامی افغانستان چنان سرکوب‌گرند که غنی، رئیس جمهور افغانستان چند روز پیش در یک سخنرانی در واشنگتن اعلام کرد، طالبان با توجه به شکنجه و بدرفتاری که متحمل شده‌اند، ناراضی‌م‌شروع دارند و ضرور است تا راهی برای عذرخواهی از این گروه پیدا شود. اگر رئیس جمهور افغانستان در مورد طالبان چنین اعترافی بکند، روشن است که عملکرد پلیس در رابطه با شهروندان عادی چگونه است.

در سال ۲۰۰۱ پنتاگون تصاویر تیرباران "زرمینه" در کابل را در شهرهای مختلف افغانستان پخش کرد. این زن، دو سال پیش از آن، به اتهام "روابط نامشروع" از سوی امارت اسلامی طالبان در غازی سندیوم کابل تیرباران گردید. پس از تجاوز نظامی، ادعا می‌شد رهایی زنان از جنایات طالبان از دستاوردهای "عملیات بلندمدت آزادی" خواهد بود. از آن زمان تاکنون، صحبت از تحولات در زندگی زنان افغان است، از وجود قوانین پیشرفته، از حضور زنان در مجلس شورای ملی افغانستان و کابینه، از افتتاح مدارس دخترانه و بسیاری تغییرات دیگر.

درست است که وضعیت زنان نسبت به زمان طالبان تغییراتی کرده است. اما باید توجه داشت اگر اقلیتی از زنان در کابینه و مجلس، در پست‌های دولتی و پلیسی حضور دارند، اگر حق تحصیل و کار در قانون به زنان داده شده است، اما واقعیت زندگی اکثریت زنان افغان امر دیگریست. از سوئی، بایستی اراده‌ای برای اجرای قوانین وجود داشته باشد که در افغانستان چنین نیست. از سوی دیگر، همان حقوق نینچند قانون اساسی نیز توسط سران سیاسی و مذهبی افغانستان به عنوان آموزه‌ها و ارزش‌های غیر اسلامی به چالش کشیده می‌شوند. سرکنسول افغانستان در ایران نیز روز ۱۹ اسفند سال

گذشته در همایشی در مشهد با اشاره به این که افغانستان کشوری مسلمان است، گفت: مردم این کشور نمی‌گذارند به نام آزادی زنان، با اعتقادات آنان بازی شود.

و واقعیت زندگی اکثر زنان افغانستان، تجاوزهای جنسی، خودسوزی زنان، خرید و فروش زنان، خشونت خانگی، ازدواج اجباری، ازدواج کودکان و خشونت‌های متعدد دیگرست. زنانی نیز که از خشونت خانگی می‌گریزند، یا توسط بستگان بدون ترس از مجازات به قتل می‌رسند یا در صورت دستگیری به جرم "زنا" به زندان افکنده می‌شوند. طبق آمارها بیش از نیمی از دانش‌آموزان دختر، پیش از پایان تحصیلات، مدرسه را ترک می‌کنند، به علت فقر، به علت ازدواج زودهنگام، به علت مخالفت خانواده به ادامه تحصیل و دلایل دیگر. دخترانی نیز که به مدرسه می‌روند، امنیت جانی ندارند. اخبار قتل، اسیدپاشی و تجاوز به دانش‌آموزان دختر بی‌شمار است. گذشته از آن، بسیاری از مناطق کشور در کنترل طالبان و نیروهای افراطی اسلام‌گرا قرار دارند که تحصیل را برای دختران ناممکن می‌سازد.

فقر و بیکاری همچنان در افغانستان بیداد می‌کند. فساد و رشوخوااری در میان رده‌های سیاسی و نظامی و پلیسی چندان رایج است که کرزای، رئیس جمهور سابق افغانستان و خانواده‌اش یک نمونه بارز از آن هستند.

فرخنده به جرم قرآن‌سوزی به قتل رسید. اما قربانیان این اتهام تنها زنان نیستند. در این کشور هر فردی که گمان رود یا ادعا شود که به اسلام توهین کرده، اگر به دست ارادل و اوباش در کوچه و خیابان به قتل نرسد، توسط سران مذهبی تکفیر و توسط دولت دستگیر و محاکمه و چه بسا اعدام خواهد شد. سال ۲۰۰۶ بود که چند روحانی از دولت خواستند یکی از شهروندان افغان به نام عبدالرحمن به دلیل ترک اسلام و گرویدن به مسیحیت به اعدام محکوم شود. سال ۲۰۱۴، رهبر حزب "دعوت اسلامی" از دولت خواست مسئولان روزنامه افغانستان اکسپرس به اتهام توهین به خدا، اسلام و پیامبر، مجازات شوند.

پاره تصویرهایی که در بالا از "جمهوری اسلامی افغانستان" ترسیم شد، برای ما ایرانیان بسیار آشناست، به ویژه وضعیت زنان. برای عراقی‌ها با دولت اسلامی شیعی و اپوزیسیون سنی داعش، برای سعودی‌ها با دولت اسلامی، پاکستانی‌ها با دولت اسلامی و اپوزیسیون القاعده‌ای و داعشی، برای نیجریه‌ای‌ها با اپوزیسیون بوکو حرامی. و برای ساکنین هر کشوری که حکومتی اسلامی دارد یا اپوزیسیونی اسلام‌گرا.

اسلام‌گرایان دولتی یا ضد دولتی، در هر کشوری که قدرت می‌گیرند، هر منطقه‌ای را که به تصرف درمی‌آورند، اولین اقدامشان، وضع و تحمیل قوانین شرعی و برقراری مجازات‌های وحشیانه و قرون وسطایی اسلامی است. سرکوب و کشتار و خفقان تحت عنوان ارتداد است. حتا زمانی که در کشورهای به ظاهر سکولار به قدرت می‌رسند. موفقیت یا شکست آنان به ساختار اجتماعی و اقتصادی و مقاومت مردم بستگی دارد نه به حاکمیت اسلام میانرو یا

برای یونس و میلیون‌ها یونس دیگر

اما این پایان کار نبود. مزدوران امنیتی حکومت اسلامی جسد او را به گروگان گرفتند، پدر و برادرش را بازداشت کردند و به آن‌ها حکم کردند که حق ندارند مراسم خاکسپاری او را به فریادی علیه ظلم و ستم حکومت اسلامی و مناسبات سرمایه‌داری حاکم تبدیل کنند. اما به‌رغم همه‌ی این تهدیدها و بگیر و ببندها مردم خرمشهر ظلم و ستمی را که بر یونس رفته بود با شعار "حریه، حریه" (آزادی، آزادی) فریاد کردند.

آنچه بر یونس رفت، سرنوشت دردناک او، سرنوشت تنها یونس نیست. سرنوشت میلیون‌هاست، سرنوشت یک نسل است، نسلی که بر خاک سیاه نشسته.

هم اکنون بیکاری و فقر در خوزستان از جمله خرمشهر بیداد می‌کند. مردم خرمشهر از آب آشامیدنی، آبی که حتی ذره‌ای قابل آشامیدن باشد، محروم هستند. شاید بسیاری زندگی "باشو" همان "غریبه کوچک" را در یکی از محله‌های فقرزده‌ی اهواز دیده، شنیده و یا خوانده باشند، او نیز با دکه فروش سیگار زندگی می‌گذراند.

اما این تنها خوزستان نیست که در آتش فقر و بیکاری می‌سوزد، به هر جا که پا بگذاریم یونس را می‌بینیم، از بلوچستان تا خراسان، از آذربایجان تا بندرعباس، از شرق تا غرب، از جنوب تا شمال و البته تهران، "ام‌القرای جهان اسلام". جایی که ولی فقیه سوار بر توسن سرکوب و کشتار، و سلاح ریا و دروغ در دست، جولان می‌دهد و به مردم و دردهای آن‌ها به تمسخر می‌نگرد!!

چشم‌های‌تان را ببندید و این جمله را که در گزارش بانک مرکزی آمده در ذهن مرور کنید: "در یک چهارم خانوارهای ایران هیچ فرد شاغلی وجود ندارد". حال با هم زندگی آن‌ها را در ذهن به تصویر درآوریم. همه جا یونس را می‌بینیم، همه جا زنان غرق شده در منجلاب فقر را، همه جا کودکانی را که در جوی آبی سیاه دنبال سببی حنا کرم‌زده می‌گردند، تا آن را به دندان کشیده و از آن لذت ببرند.

اما و باز اما این تنها بیکاران نیستند که در فقر غوطه‌ور شده‌اند. ۱۱ میلیون کارگر که اغلب سرپرست خانوار هستند عموماً با فقر و سفره‌های خالی، کوله‌بار زندگی را بر دوش می‌کشند. و باز فراموش نکنیم دیگر زحمتکش‌ان جامعه را، معلمان، پرستاران و دیگر توده‌های فقیر شهر و روستا. بارها شنیده و یا دیده‌ایم خودکشی کارگر و یا بیکاری را در ایستگاه‌های متروی تهران، ایستگاه آخر زندگی.

چگونه و چرا از یاد برده‌ایم زندگی دردناک و مرگ دردناکتر غلامرضا قلی‌زاده کارگر معدن "قلعه‌زری" را که در یکی از روستاهای اطراف بیرجند روزگار می‌گذراند؟! هنوز ده سال نشده، گویی اما قرن‌ها گذشته است. دو پسر جوان و نوجوان‌اش از شدت فقر تحصیل را رها و به کارگری روی آورده بودند. پیش از خودکشی به پسران‌اش گفته بود: "۳۰ سال در معدن کار کردم تا بچه‌های‌ام رفاه داشته باشند و حالا به نان شب محتاجم". او که ۱۷ ماه دستمزد خود را از

کارفرما طلبکار بود، تنها ۵۰ هزار تومان از آن طلب‌ها را به‌عنوان مساعده درخواست کرده بود، اما همان ۵۰ هزار تومان نیز از او دریغ شد، تا او که به این پول برای درمان همسرش نیاز فوری داشت، شب هنگام خود را به آتش بکشد و تنها جمله‌ای که فرزندش در میان شعله‌های آتش از او شنید این بود: "سوختم". نه فریادی، نه اشکی، نه التماسی، فقط "سوختم". یک عمر زندگی و کار در معدن با سنگ‌هایی سخت از او انسانی آهنین ساخته بود که در میان شعله‌های آتش ذوب شد. دیگر نه کسی از او می‌پرسد و نه کسی او را به یاد می‌آورد. او فراموش شد مانند هزارانی دیگر. نگذاریم یونس نیز فراموش شود. نگذاریم زندگی یونس تکرار شود. نگذاریم شعله‌های آتش یونس‌ها را با خود ببرد.

زندگی یونس و میلیون‌ها یونس دیگر نتیجه‌ی مناسبات ستم‌گرانه‌ی سرمایه‌داری و حکومتی‌ست که حافظ و پاسدار آن مناسبات است. در این مناسبات چیزی که ارزش ندارد ارزش‌های انسانی‌ست. بیهوده نیست که شاملو می‌گوید:

"هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی‌ست
که مزد گورکن
از بهای آزادی آدمی
افزون باشد."

در این مناسبات، گروهی اندک به عنوان سرمایه‌دار که معیار تمام ارزش‌ها برای‌شان پول است، فقط به سود بیشتر می‌نگرند و از همین‌رو برای آن‌ها دیگر انسان‌ها، کارگران، تنها ابزاری هستند که باید برای‌شان سود بیافرینند. جنبه‌ی انسانی نیروی کار برای آن‌ها اهمیتی ندارد. آن‌ها فقط به این فکر می‌کنند که کارگر چقدر سود به آن‌ها می‌رساند و از همین‌رو زمانی که به او نیاز ندارند مانند یک دستمال بی‌ارزش او را به دور می‌افکنند.

برای همین است که حتی ککشان نمی‌گذرد وقتی میلیون‌ها انسان بیکار هستند و هیچ درآمدی برای معاش خود ندارند. آن‌ها وقتی متوجه می‌شوند که این میلیون‌ها انسان به خروش آمده و حق زندگی خود را به عنوان انسان مطالبه کنند، آن‌گاه که سرمایه‌داران و حکومتیان موجودیت خود را در خطر می‌بینند. آن‌گاهست که صداها بلند می‌شود و مزدورانی ماسک زده از درون همان حکومت که تا دیروز خفقان گرفته بودند، به صدا درآمده و از بی‌تفاوتی سرمایه‌داران شکایت می‌برند!! آن‌ها هدفی جز حفظ همان مناسبات و همان حکومت ندارند. آن‌ها فقط برای به انحراف بردن فریاد حق طلبی اکثریت بزرگ جامعه، ارتش محرومان و ستم‌دیدگان، به میدان می‌آیند تا با آرایش همان دیو جنایتکار، آن را به عنوان دیوی که می‌توان و باید پذیرفت به مردم غالب کنند. چه کسی مسوول واقعه است؟ چه کسی یونس را به آتش کشید؟ این سوالی‌ست که نباید فراموش شود.

یونس و یونس‌ها قربانی فقر و بیکاری هستند. میلیون‌ها انسان در شرایطی مانند یونس و

خانواده‌ی او زندگی می‌کنند، و اگر فقیر و بیکارند نتیجه‌ی سلطه‌ی مناسباتی است که آن‌ها را به فقر و بیکاری محکوم کرده است.

وقتی که حکومت، دست در دست سرمایه‌داران، دستمزد کارگران را یک چهارم خط فقر تعیین می‌کند و با هزاران اراجیف می‌خواهد آن را به خورد طبقه کارگر بدهد، پیدا کردن عاملان جنایت، کار پیچیده‌ای نیست. حکومتی که برای جان، زندگی و شرافت کارگر و خانواده‌اش ارزشی قابل باشد، کارگر و فرزندانش را به چنین فقری محکوم نمی‌کند! کارگران را به خاطر اعتصاب و یا ایجاد تشکل سرکوب و به زندان نمی‌فرستد! مردمان را از آزادی و حتا... به خاک سپردن عزیزان‌شان محروم نمی‌کند!

حکومتی که مانند کبک سرش را به زیر برف کرده و مردمان را هالو می‌پندارد، به عبث دنبال دادن آدرس‌های غلط است، حکومتی که در این مواقع و در بهترین حالت چند کارمند دون پایه و آلت دست را به عنوان مقصر معرفی می‌کند.

اما هیچ تردیدی نیست، نه در ما و نه در آن‌ها که یونس را به خاک سپردند. هیچ تردیدی نیست که حکومت اسلامی و مناسبات سرمایه‌داری عامل این جنایت هستند و بی‌هیچ تردیدی تا زمانی که جمهوری اسلامی و مناسبات سرمایه‌داری برقرار است، زندگی یونس‌ها بر مدار فاجعه می‌چرخد و هر بار قربانیان جدیدی بر قربانیان نظام سرمایه‌داری افزوده می‌گردند.

۳۶ سال حکومت اسلامی با نام‌های مختلف از جنگ تا سازندگی، از خاتمی تا احمدی‌نژاد و روحانی، از خمینی تا خامنه‌ای گواه این مدعاست.

از صفحه ۳

جمهوری اسلامی افغانستان همیشه‌آور آتشی که بر جان فرخنده افتاد

تندرو. اولین آماج آنان نیز زنان‌اند. شاید بتوان گفت وضعیت زنان در کشورهای اسلامی معیار سلطه قوانین شرعی در آن کشور است.

تجربه نشان می‌دهد، قدرت‌یابی اسلام‌گرایان، خواه دولتی خواه اپوزیسیون، ریشه در معضلات اقتصادی و اجتماعی وسیع توده‌های دارد. آنان بر این بستر رشد می‌کنند، از ناآگاهی و باورهای دینی توده‌ها تغذیه می‌کنند و از میان مردم ناراضی نیرو می‌گیرند. پس، دولت‌های این کشورها، خود، همیشه‌آور آتشی هستند که بر جان توده‌های این کشورها افتاده است و جان و هستی آنان را به تباهی می‌کشاند. و تجاوز، اشغال‌گری و دخالت دولت‌های امپریالیستی و اسلام‌گرایی مانند ایران و عربستان، بر این آتش دامن می‌زنند. در نتیجه، تا زمانی که معضلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی پابرجایند، تا زمانی که ناآگاهی و باورهای مذهبی نیرومندند و تا زمانی که آلترناتیوی رلدیکال در برابر توده‌ها وجود نداشته باشد، در بر همین پاشنه خواهد چرخید.

از همین روست که هر گونه دگرگونی جدی در این کشورها، بدون براندازی حکومت‌های اسلامی، بدون جدایی دین از دولت، بدون رفع معضلات اقتصادی و اجتماعی نامیسر است.

کمیت‌های مبارزه برای افزایش دستمزد را برپاکنیم و به بازی تکراری تعیین حداقل دستمزد توسط "شورای عالی کار" پایان دهیم

موضوع تعیین حداقل مزد ۹۴، گرچه این بار با مقدمه چینی‌ها و فریبکاری‌های بعضا متفاوتی همراه بود، اما همان روال سال‌های گذشته را طی کرد. خواست کارگران، به روال همیشگی نادیده گرفته شد و طبقه کارگر بار دیگر، رسماً به زندگی در مادون خط فقر محکوم گردید. کارگران، یکبار دیگر و این بار روشن‌تر از گذشته، به تجربه دریافتند که نمی‌توان و نباید به بالا و به معجزات شورای عالی کار که ترکیبیست از نمایندگان کارفرمایان و دولت و تشکل‌های ضدکارگری و سال‌هاست بازی به اصطلاح سه جانبه‌گرایی و چانه‌زنی به راه انداخته‌اند، دل بست.

به این بازی فریب‌آمیز که آخر هر سال تکرار شده و امیدهایی را در پایین و در میان بخش‌هایی از کارگران دامن زده، اما نتیجه آن تحمیل فقر و گرسنگی بیشتر بر طبقه کارگر بوده است، باید پایان داد. اگر که افزایش حداقل دستمزد طبق خواست کارگران از این سراب شدنی نیست، اما می‌توان و باید راه موثری جستجو کرد و طرحی نو در انداخت. راهی که زمینیست و نیروی آن، خود کارگرانند.

بحث تعیین حداقل دستمزد ۹۴ که جلسات مقدماتی آن در دی ماه ۹۳ آغاز شد، به روال همیشگی تا آخرین روزهای اسفند ادامه داشت. کارگزاران و نوکران سرمایه در تشکل‌های دست‌ساز رژیم، در یک هماهنگی برنامه‌ریزی شده با دولت و کارفرمایان و با استفاده وسیع از رسانه‌هایی که طبقه حاکم در اختیار آنان گذاشته است، با اظهاراتی فریب‌کارانه به قصد انحراف اذهان و سرگرم ساختن توده کارگران، آرام آرام زمینه اعلام تصمیم طبقه سرمایه‌دار در مورد میزان حداقل دستمزد و فرو نگاه‌داشتن طبقه کارگر در زیر خط فقر را، فراهم ساختند.

در آغاز چنین مطرح شد؛ سبب معیشت که در بند دوم ماه ۴۱ قانون کار بر آن تاکید شده است، در تعیین حداقل دستمزد لحاظ می‌شود. گفته شد بر این پایه، حداقل دستمزد باید ۵۷ درصد افزایش داده شود اما بلافاصله اضافه شد که این رقم مورد پذیرش کارفرمایان که رقم ۱۳ درصد را پیشنهاد کرده‌اند نیست. حرف از چانه‌زنی و میانگین این دو رقم به

میان آمد و سرانجام گفته شد ۳۵ درصد خط قرمز است و به کمتر از آن رضایت نمی‌دهند و با آن توافق نخواهند کرد. گفتند غیر از این باشد جلسه تعیین مزد را ترک خواهند کرد و سندی را امضاء نخواهند کرد، "بر ظلم کارفرما و دولت مشروعیت نخواهند داد"، بازیچه دولت خواهند شد و الی آخر!

اما تصمیم ازمدت‌ها قبل گرفته شده و "توافق" حاصل گشته بود. زمانی که دولت اعلام کرد حقوق کارمندان دولت را ۱۴ درصد افزایش خواهد داد، وقتی که در ایران خودرو افزایش ۱۷ درصدی حداقل دستمزد به میان آمد که اعتراض وسیع کارگران این کارخانه را نیز در پی داشت، از همان زمان تصمیم طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه در مورد میزان حداقل دستمزد ۹۴ روشن بود. بقیه هرچه بود، دروغ بود و شانناژ و فریبکاری برای انحراف اذهان توده کارگران از اصل ماجرا. پروردن امیدهای واهی در دل آن‌ها، در انتظار نگاه‌داشتن و پرهیز دادن کارگران از اعتراض و اعتصاب! با تصویب حداقل دستمزد در جلسه ۲۴ اسفند ۹۳ شورای عالی کار، و اعلام رقم ۱۷ درصد و افزایش حداقل دستمزد ماهانه از ۶۰۸۹۱۰ به ۷۱۲۲۵۴ تومان، تمام ظاهرسازی‌های تکراری و جنجال‌های عوام‌فریبانه نیز از عمق لجن‌زار دروغ و دسیسه، به سطح آمد و در معرض دیده توده کارگران قرار گرفت.

دولت که در تمام طول سال ۹۳ تلاش کرده بود به ضرب و زور آمار و ارقام ساختگی، میزان تورم را در اسفند ماه به ۱۵ درصد برساند، اکنون به خود می‌بالید که حداقل دستمزد را، بیشتر از میزان تورم افزایش داده است! علی‌رغم اینکه رتبه امنیتی و وزیرکار رژیم، به خود اجازه داد "مصوبه مزدی شورای عالی کار" را "استثنایی و ضدتورمی" بخواند. به رغم این ادعاها که هیچ کارگری آن را باور نکرد و نمی‌توانست آن را باور کند، اما وزیر کار پاسخی برای پرسش‌های ساده کارگران، مانند این که وقتی قیمت نان ۴۰ درصد افزایش یافته است، چگونه می‌تواند تورم کاهش یافته و به ۱۵ درصد رسیده

باشد؟ نداشت. هر کس این را می‌داند که افزایش قیمت، صرفاً به نان و گوشت و تخم‌مرغ و سایر مواد خوراکی محدود نشد، بلکه در طول سال ۹۳ تا کالاها و خدمات با افزایش قیمت روبرو بود. یک کارگر کاشی ایرانی در واکنش به ادعای امثال علی ربیعی پیرامون کاهش تورم می‌گوید "دولت رقم تورم و افزایش حداقل دستمزد را به هم نزدیک ساخته است، اما چگونه است که مرغ کیلویی ۴۵۰۰ تومانی به ۸۰۰۰ تومان به فروش می‌رسد؟"

سرکوبگران طبقه کارگر امثال وزیرکار می‌توانند مصوبه مزدی شورای عالی کار را استثنایی و ضدتورمی بخوانند، می‌توانند در مورد نرخ تورم دروغ‌بافی کنند و آن را به ۱۵ درصد برسانند، می‌توانند میزان تورم را روی کاغذ کاهش دهند، اما نه وزیرکار و نه رئیس آن حسن روحانی و نه حتا کل دم و دستگاه دولتی، نمی‌توانند کاهش دستمزدهای واقعی، کاهش قدرت خرید کارگران و وضعیت وخیم و عینی زندگی طبقه کارگر را در چشم خود کارگران دیگرگونه جلوه دهند. وقتی که متوسط هزینه ماهانه یک خانوار ۴ نفره کارگری آن هم در آبان ۹۳، حتا بنابه گزارشات انتشار یافته در رسانه‌هایی که در وابستگی آن‌ها به دستگاه حاکمه، کمترین تردیدی وجود ندارد، بالای ۳ میلیون تومان بوده است، تعیین حداقل دستمزد ۷۱۲ هزار تومانی که حتا از یک چهارم این رقم هم کمتر است، جز اقدام آگاهانه طبقه سرمایه‌دار در تحمیل گرسنگی بیشتر بر کارگران، تحمیل ارزان‌ترین قیمت‌ها بر نیروی کار و جز تشدید و استثمار و کسب سود حداکثر! معنای دیگری ندارد.

حسن هفدمتن معاون وزیرکار، وقیح‌تر از ربیعی چنین ادعا کرد که دستمزدها به گونه‌ای تعیین می‌شود که "قدرت پس‌انداز" به کارگر بدهد!

به راستی چیزی فراتر و بیشتر از وقاحت و پرویی لازم است در شرایطی که متوسط هزینه ماهانه بالای ۳ میلیون تومان و متوسط دریافتی کارگر یک میلیون و کمتر از یک میلیون تومان است، کسی ادعا کند، قدرت پس‌انداز کارگران فراهم آمده است! این فقط وقاحت بی‌حد و مرز و شکستن مرزهای دروغ‌بافی و امثال آن نیست. این شارلاتانیسم ناب و تمام عیار است که همه مقامات حکومتی، منجمله کسانی چون علی ربیعی و حسن هفدمتن، استاد مسلم این رشته‌اند.

کمک های مالی

کاتادا- ونگور	لاکومه	۵۰ دلار
	نرگس	۱۰ دلار
	نقیسه ناصری	۲۰ دلار
	دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
	دمکراسی شورائی ۲	۱۰۰ دلار
	زنده باد سوسیالیسم	۳۰ دلار
	ر. احمد زبیرم	۲۵ دلار
	ر. حسن نیک داوودی	۲۵ دلار

هاند	شورا	۴۰ یورو
------	------	---------

سونیس	علی اکبر صفایی فراهانی	۳۰ فرانک
	سیامک اسدیان (اسکندر)	۴۰ فرانک
	حمید اشرف	۳۰ فرانک
	محمد کاسهچی	۵۰ فرانک
	امیر نبوی	۵۰ فرانک

دانمارک	پوران	۵۰ یورو
	هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
	دکتر نریمسا	۲۰۰ کرون
	کولنتای (مارس)	۱۵۰ کرون

کمیته های مبارزه برای افزایش دستمزد را برپاکنیم و به بازی تکراری تعیین حداقل دستمزد توسط "شورای عالی کار" پایان دهیم

خرید و وضعیت معیشتی طبقه کارگر پیوسته وخیمتر شده است. این واقعیت ها و روال تعیین حداقل دستمزد و عملکرد شورای عالی کار رژیم، به کارگران می آموزد که برای افزایش دستمزد نمی توان و نباید در انتظار مصوبه "شورای عالی کار" در آخر سال نشست. "شورائی" که ابزار دست طبقه سرمایه دار و دولت این طبقه است و مصوبه آن هرچه باشد، متضمن خواست کارگران نیست. بديهیست مادام که کارگران با نیروی اتحاد و مبارزه متشکل خویش، کارفرمایان را مجبور به عقب نشینی در این عرصه ن سازند، مادام که خود کارگران پیش قدم نشده و در تعیین و افزایش دستمزدها نقشی نداشته باشند، در بر همین پاشنه خواهد چرخید. وقت آن است که خود کارگران آستین ها را بالا زنند، و با اتکاء به نیروی خود، برای افزایش دستمزد وارد صحنه شوند و مبارزات متحد و مستمری را سازمان دهند.

در موضوع تعیین حداقل دستمزد و افزایش آن، اتحاد و تشکل کارگران حائز اهمیت زیادیست. بديهیست که تشکل های کارگری و تشکل های فعالان کارگری موجود، در این زمینه می توانند نقش موثری ایفا کنند. اتحاد عمل شش تشکل مستقل و صدور بیانیه مشترک در دوم اسفند ۹۳ پیرامون حداقل دستمزد و تاکید بر ضرورت افزایش آن به بالای ۳ میلیون تومان، چنانچه با بسیج کارگران و اقدامات عملی مشترکی همراه شود، می تواند گام موثری در این راستا باشد. افزایش دستمزد خواست مشترک عموم کارگران و خواستیست که تمام تشکل های مستقل کارگری و تشکل های فعالان کارگری می توانند حول آن اتحای عمل های واقعی و مستمری را سازمان دهند و ضمن گسترش اتحاد عمل ها، جنبش افزایش دستمزد را نیز گامی جلو برانند.

اتحاد عمل تشکل ها در زمینه افزایش حداقل دستمزد، گرچه گامیست مفید و ضروری و درجا انداختن خواستی واحد در مقیاس سراسری موثر است، اما این هنوز کافی نیست. موثرتر و مهمتر از آن این است که خود کارگران وارد صحنه مبارزه های متشکل برای افزایش حداقل دستمزد شوند. این وظیفه اما بر دوش کارگران پیشرو و آگاهی ست که در کارخانه ها و صنایع بزرگ، کم و بیش تشکل ها و کمیته های را سازمان داده اند. کارگران آگاه و پیشرو می توانند با ایجاد تشکل ها و کمیته های ویژه ای که محور آن افزایش دستمزد و بهبود وضعیت معیشت کارگری باشد، این مبارزه را سازمان دهند.

علی ربیعی اوایل بهمن ۹۳ به صراحت گفته بود که او باید هوای سرمایه داران را داشته باشد. وی در پاسخ به خبرنگار ایلنا پیرامون تعیین حداقل دستمزد، اولاً ادعا کرد "همه"، از افزایش ۲۵ درصدی حداقل دستمزد ۹۳ (به جای ۳۵ درصد رقم تورم اعلام شده) راضی بوده اند. مقصود علی ربیعی از کلمه "همه" در این جا، همان سرمایه داران و دولت و البته عوامل آن ها در تشکل های دست سازشان است. اما تا آنجا که به کارگران برمی گردد، بی استثناء نه فقط تمام کارگران نسبت به مصوبه دستمزد ۹۳ و دستبرد آشکار طبقه سرمایه دار به ۱۰ درصد رقم تورم رسمی اعلام شده ناراضی بودند، بلکه بسیاری از کارگران علیه این مصوبه و راهزنی آشکار دست به اعتراض و اعتصاب زدند. ربیعی در ادامه پیرامون دستمزد ۹۴ گفت "بنده وزیر کار هستم، هم باید به تولید نگاه داشته باشم، هم به کارگران توجه داشته باشم" این جا نیز مقصود وزیر کار از تولید، صاحبان وسایل تولید یا همان سرمایه داران است. اما بعد، وقتی که وزیر کار به همگان اطمینان می دهد که به هر دو طرف کارگر و سرمایه دار توجه دارد می گوید: "امروز کارآفرینان (بخوان سرمایه داران) و کارفرماهای ما حال و روز خوشی ندارند. ما باید از آن ها مراقبت و نگهداری کنیم." (ایلنا ۱/۱۱/۹۳ تاکیدها و پرائنتر از ماست)

با این صحبت ها، وزیر کار رژیم در واقع آنچه را که بر محور آن باید میزان حداقل دستمزدها تعیین شود، بیان کرده است. علی ربیعی عضوی از کابینه روحانی، مهره ای از دستگاه دولتی، قبل از هر چیز "باید" از سرمایه داران "مراقبت" کند، باید از منافع آن ها حراست کند، باید "حال و روز خوشی" را برایشان فراهم سازد باید هنگام تعیین حداقل دستمزد، به خواست و منافع آن ها توجه کند. اگر ضرورت داشته باشد می تواند هنگام تعیین حداقل دستمزد به کمک تشکل های پلیسی رژیم ساخته، شعبه مبارزی راه اندازی کند، اما در هر حال باید امر تحمیل دستمزدهای هرچه کمتر بر طبقه کارگر و تامین سودهای هرچه بیشتر برای "کارآفرینان" را پیش برد، "نگهدار" آن ها و نظام استثماری حاکم باشد و گرنه کیست که نداند با ۷۱۲ هزار تومان نمی توان حتا دوتا اتاق در حاشیه شهر تهران اجاره کرد؟

طبقه حاکم، هر سال این بازی را تکرار کرده است. دستمزدهای واقعی سال به سال با کاهش بیشتری روبرو شده است. قدرت

اگرچه در آغاز هنوز به سادگی نمی توان در تمام واحدهای تولیدی و کارخانه ها چنین مبارزه ای را سازمان داد، اما این کار در پیشرفته ترین و بزرگترین کارخانه ها و موسسات تولیدی شدنیست. خواست افزایش دستمزد و بهبود معیشت کارگری خواستی نیست که فقط در آخر سال آن را مطرح کرد. در نظام سرمایه داری، افزایش دستمزد موضوع همیشگی مبارزه طبقه کارگر است. با تشکیل چنین تشکل ها و کمیته ها در موسسات و صنایع بزرگ و کارخانه هایی که به لحاظ مبارزاتی پیشرفته تر محسوب می شوند حول افزایش حداقل دستمزد است که نخستین گام برای خروج تعیین حداقل دستمزد از چرخه معیوب شورای عالی کار، برداشته می شود.

کارگران آگاه و پیشرو در این واحدها و کارخانه ها، نه فقط می توانند مبارزه موثری برای افزایش دستمزد در هر کارخانه را سازمان دهند، بلکه از طریق پیوند و ارتباط با یکدیگر می توانند اعتراضات هماهنگ شده و همزمان فراکارخانه ای و در مراحل پیشرفته تر، کارزار مشترک و سراسری برای افزایش حداقل دستمزد را سازمان دهند. پایان دادن به خیمه شب بازی شورای عالی کار رژیم و بازی های تکراری تشکل ها جاسوسی دست ساز آن، در گرو تلاش جدی کارگران آگاه و پیشرو و تشکیل کمیته های ویژه مزد و به دست گرفتن ابتکار عمل برای افزایش حداقل دستمزد است.

بیانیه اجلاس لوزان، ادامه توافقات ژنو

درگیری نظامی کند که سرنوشتی پر از ابهام داشت.

بنابراین دلایل است که اوپاما نیز همانند جمهوری اسلامی چاره دیگری جز این نداشت که به نوعی از توافق و سازش با جمهوری اسلامی برسد که لااقل بتواند پیشرفت آن را در عرصه غنی سازی و ساخت بمب اتم سد کند و یا به تعویق اندازد.

توافقاتی که تاکنون صورت گرفته است، به رغم مخالفت هایی که در درون آمریکا و یا در سطح منطقه خاورمیانه توسط اسرائیل صورت گرفته، تماماً به نفع دولت آمریکا و سیاست های آن بوده است.

مخالفت هایی که اوپاما از درون، به ویژه از جانب جناح جمهوری خواه یا از بیرون توسط اسرائیل بر سر توافق هسته ای با جمهوری اسلامی، با آن روبه روست، آن گونه که عنوان می شود، مطلقاً به این بحث ارتباط ندارد که توافق و سازش بر سر پرونده هسته ای، قوی یا ضعیف بوده است. بلکه اختلافی است که اساساً بر سر نحوه برخورد با جمهوری اسلامی قرار دارد.

از دیدگاه حزب جمهوری خواه و کنگره آمریکا و ایضاً اسرائیل و عربستان سعودی و برخی دولت های دیگر، پرونده هسته ای از آغاز، دست آویزی برای عقب راندن جمهوری اسلامی در سیاست خارجی بوده که تا تحقق آن، این پرونده می بایستی همچنان لاینحل باقی بماند. در حالی که در سیاست اوپاما، پرونده هسته ای تقریباً از سیاست خارجی جمهوری اسلامی جدا شده و به صورت یک مسئله جداگانه، حل آن در دستور کار قرار گرفته است. یا لااقل تا جایی که می تواند، دستیابی جمهوری اسلامی را به سلاح هسته ای به تأخیر اندازد و بدین

طریق مانع از برهم خوردن توازن قوای نظامی در منطقه گردد، به عنوان حل جزئی یک مسئله کلی در سیاست خارجی دولت آمریکا است. از دیدگاه قدرت های جهانی گروه ۵+۱ نیز مطلوبترین رامحل نزاع هسته ای همین شیوه دیپلماتیکی است که بی درسر جمهوری اسلامی را به عقب نشینی وادار کرده است.

از آنچه که گفته شد، می توان نتیجه گرفت که به رغم مخالفت هایی که دو طرف درگیر در مسئله هسته ای هنوز با آن روبه رو هستند، راه بازگشتی از این مذاکرات وجود ندارد. با تعیین خطوط کلی توافقات اجلاس لوزان و لو این که در آینده در جزئیات نیز اختلاف بروز کند، سرانجام طرفین تلاش خواهند کرد، با دادن امتیازات متقابل به یکدیگر، پرونده هسته ای را در چند ماه آینده مختومه اعلام کنند.

توافق نهانی و مختومه اعلام شدن نزاع هسته ای البته برخلاف توهم پراکنی های دارو دسته های رژیم به این معنا خواهد بود که در وضعیت توده های مردم ایران بهبودی جدی رخ خواهد داد. بحران های جمهوری اسلامی عمیق تر از آن هستند که با حل نزاع هسته ای حل شوند. علاوه بر این، حل نزاع هسته ای به معنای پایان سیاست های ماجراجویانه جمهوری اسلامی نخواهد بود. جمهوری اسلامی بر سر نزاع هسته ای شکست و عقب نشینی را پذیرفته است. اما هنوز از سیاست خارجی توسعه طلبانه و هژمونی طلبانه منطقه ای دست برنداشته است. لذا اختلافات در سیاست خارجی همچنان با قدرت های امپریالیست و منطقه ای باقی می ماند و ادامه خواهد یافت.

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

حکم زندان و شلاق پنج کارگر معدن چادرملو، فوراً باید لغو گردد

عنوان اطلاعیه ای است که سازمان در تاریخ ۱۲ فروردین انتشار داد. در این اطلاعیه ضمن اشاره به احکام صادر شده توسط شعبه ۱۰۱ دادگستری اردکان و محکومیت پنج کارگر چادرملو به حبس و شلاق چنین آمده است: "کارگران معدن سنگ آهن چادرملو که همانند دیگر کارگران و هم طبقه ای های خود با مشکلات و محرومیت های عدیده ای مواجه هستند، طی دو سال گذشته برای تحقق مطالبات شان از جمله اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، افزایش کارانه ها و لغو حکم اخراج یکی از کارگران معدن، در اشکال گوناگونی دست به اعتراض زده و اعتصابات و تجمعات اعتراضی بزرگی را سازمان دادند. اعتصاب ۸۰۰ تا ۲۰۰۰ کارگر چادرملو در آذر ماه ۱۳۹۲، جهت بازگشت به کار نماینده اخراجی شان و همچنین خواست منع تعقیب قضایی کارگران اعتصابی نمونه بارزی از همبستگی طبقاتی کارگران معدن سنگ آهن چادرملو، در دفاع از همکارشان بود. اعتصابی که خشم و انتقام جویی کارفرما و دولت پاسدار منافع استثمارگران را برانگیخت. خشمی که اگر چه در آغاز با پذیرش خواست منع تعقیب قضایی کارگران چادرملو موقتاً فروکش کرد، اما سرانجام در پی شکایت کارفرما، حمایت دولت و پشتیبانی سیستم قضایی جمهوری اسلامی، با صدور حکم زندان و شلاق بر کرده فعالان اعتصاب و کارگران مبارز معدن چادرملو فرود آمد."

در ادامه اطلاعیه ضمن تأکید بر سیاست سرکوب کارگران در حاکمیت جمهوری اسلامی، به تشدید و گسترش اقدامات وحشیانه رژیم پس از روی کار آمدن روحانی نیز اشاره شده و در پایان اطلاعیه چنین آمده است:

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن محکوم نمودن صدور حکم شلاق و حبس و سایر اقدامات سرکوب گرانه و ضد کارگری رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی علیه کارگران چادرملو، خواستار لغو فوری و بی قید و شرط احکام صادره، منع تعقیب و پیگرد قضایی و امنیتی کارگران است.

سازمان فدائیان (اقلیت) با تأکید بر اینکه اعتصاب حق مسلم کارگران است، مصرانه از مطالبات کارگران معدن سنگ آهن چادرملو حمایت می کند و خواستار ضمانت شغلی فعالان اعتصاب و عموم کارگران در تمامی شرکت ها، مراکز تولیدی و صنعتی است.



رژیم جمهوری اسلامی را

باید با یک اعتصاب

عمومی سیاسی و

قیام مسلحانه برانداخت

یادداشت‌های سیاسی

نگاهی به سخنان نوروزی خامنه‌ای در مشهد

نظام اسلامی" باشند، (تاکید از ماست) آنوقت بهتر می‌توان وضعیت اسفبار و جنایاتی را که جمهوری اسلامی طی ۳۷ سال بر توده‌های مردم ایران روا داشته است، درک کرد و فهمید. و صد البته دیگر نیازی به توضیح بیشتر نیست که چرا در حاکمیت جمهوری اسلامی این همه کشتار، ستم و بیداد بر مردم ایران روا شده است. بیهوده نیست وقتی خامنه‌ای در همین سخنرانی خود روی محور "همدلی و همزبانی" دولت و مردم متمرکز می‌شود، در عین حال که مصرا روی حمایت همه‌جانبه مردم، فعالان اقتصادی و رسانه‌ها از "دولت قانونی و مشروع" تاکید دارد، در بیان وظایف دولت و حکومت اسلامی نسبت به مطالبات و نیازهای مردم کمترین سخنی بر زبان نمی‌آورد و تنها به یادآوری "سعه صدر مسئولان در مقابل انتقادهای منطقی" بسنده می‌کند. آنجا هم که اشاره‌ای به نیازهای مردم دارد، پاسخگویی به آن‌ها را صرفاً در چهارچوب همان شاخص "زکات" می‌بیند و بس. چرا که در ذهنیت خامنه‌ای به جای حکومت اسلامی این فرد مسلمان است که وظیفه دارد در بعد اجتماعی "در برابر جامعه اسلامی، فقرا، ضعفا و نیازمندان بی‌تفاوت" نباشد و با دادن زکات، خود و جامعه را در مسیر "تقویت روحیه گذشت در انسان" هدایت کند.

شاخص "امر به معروف و نهی از منکر" یکی دیگر از محورهای سخنرانی نوروزی خامنه‌ای در مشهد بود. خامنه‌ای در این بخش، ضمن بر شمردن معروف و منکرهای متعدد، اساس بحث خود را روی دو نکته متمرکز ساخت. او ابتدا با تاکید بر اینکه "ایجاد و حفظ حکومت اسلامی بزرگترین معروف است"، مسلمانان را به انجام آن در داخل و خارج فرا خواند و سپس با بر شمردن اینکه "کمک به دشمنان، تضعیف نظام و فرهنگ اسلامی" بزرگترین منکر است، همگان و تو بخوان دستگاه قضایی، نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم را به مقابله با تضعیف کنندگان نظام فراخواند. در واقع خامنه‌ای با تاکید بر این دو نکته نشان داد که بحث آغازین او در مورد داشتن "سعه صدر دولت" در مواجهه با منتقدین، فقط توصیه‌ای در چهارچوب انتقاد همان ذوب شدگان ولایت از دولت بود و بس، و از نگاه خامنه‌ای این "سعه صدر دولت" هرگز قابل تعمیم بر منتقدین سیاسی نظام نخواهد بود. این توصیه‌ی فتواگونه خامنه‌ای اگر چه حرف جدیدی در حکومت اسلامی نیست، اما با این صراحت کلام تاکنون کمتر بیان شده بود. وقتی به زعم خامنه‌ای و دم و دستگاه هیئت حاکمه ایران، "تضعیف نظام" بزرگترین منکر باشد و متولیان حکومتی به آشکارترین وجه ممکن آنرا در بلندگوهای رسمی حکومتی، این چنین آشکار و عیان جار می‌زنند، آیا باز هم باید آمران قتل‌های زنجیره‌ای را در پستوهای پنهان و آشکار نیروهای "خودسر" وزارت اطلاعات جستجو کرد؟ وقتی "تضعیف فرهنگ اسلامی" از زبان بالاترین مرجع حکومتی به عنوان "بزرگترین

منکر" موجود در جامعه معرفی می‌گردد و در نخستین روز بهاری توسط رهبر جمهوری اسلامی جار زده می‌شود، آیا باز هم باید در انتظار دستگیری عاملان و آمران اسیدپاشی زنان در اصفهان بود؟ کسانی که بر اساس توصیه‌های خامنه‌ای با اسیدپاشی بر روی "تضعیف کنندگان فرهنگ اسلامی" وظایف دینی‌شان را انجام داده‌اند. وقتی در نظام جمهوری اسلامی "کمک به دشمنان" بزرگترین منکر باشد، آیا در ارتباط با دستگیری فلان خبرنگار که گزارش یا عکسی از ناهنجاری‌های اجتماعی را انتشار داده و یا بهمان فعال حقوق بشری که در یک گزارش کوتاه، صرفاً نمونه‌ای از نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی را بازتاب داده است، باز هم باید زمینه‌های این سرکوبگری را فقط در دم و دستگاه سیستم قضایی و نیروهای امنیتی رژیم جستجو کرد؟

به انبوه پرونده‌های فعالین زنان، روزنامه‌نگاران، فعالان اجتماعی، پیشگامان جنبش کارگری و در این سال‌های اخیر به موج دستگیری و اتهامات و بلاگ نویسان نگاه کنید، در پرونده همه آنان، اتهامات جعلی امنیتی "تضعیف نظام" و "کمک به دشمنان" قید شده است. اگر تا دیروز مسئولان قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی از طریق بخش نامه‌های داخلی و بعضاً سری، نیروهای تحت امر خود را برای دستگیری "تضعیف کنندگان نظام" به کارخانه، دانشگاه و خانه‌های مردم گسیل می‌کردند و یا نمایندگان ولی فقیه به بهانه مقابله با "تضعیف کنندگان فرهنگ اسلامی" گله‌های حزب الهی را تحریک و هر روزه آنان را به جان زنان و مردان جامعه می‌اندازند، سخنرانی نوروزی خامنه‌ای به آشکارترین وجه ممکن نشان داد، که خانه از پای بست ویران است.

سیاست گذاری و تاکید خامنه‌ای بر انجام بزرگترین امر به معروف یعنی "حفظ نظام" و جلوگیری از مهم‌ترین نهی یعنی "تضعیف نظام" زمانی معنای بیشتری به خود می‌گیرد که او از بحران اقتصادی و مذاکرات هسته‌ای به عنوان دو چالش بزرگ پیش روی جمهوری اسلامی نام می‌برد. خامنه‌ای در این بخش از سخنرانی‌اش به دو دیدگاه اقتصادی مسئولان نظام جهت برون رفت از چالش ورشکستگی مالی جمهوری اسلامی پرداخته و در این رابطه می‌گوید: "یک دیدگاه در کشور معتقد است که پیشرفت و رونق اقتصادی را باید با استفاده از ظرفیت‌ها و توانایی‌های درونی کشور تامین کرد و دیدگاه دوم در نقطه مقابل، معتقد است رونق و پیشرفت اقتصادی با نگاه به بیرون از مرزها امکان پذیر است. بنابر این باید سیاست خارجی را تغییر دهیم و با مستکبر کنار بیاوریم و زورگویی‌های او را بپذیریم تا مشکلات اقتصادی حل شود".

خامنه‌ای پس از بیان این دو دیدگاه که خود را نیز از جمله دارندگان دیدگاه اول معرفی می‌کند، با طرح این موضوع که دیدگاه اول "تا به حال کمتر به آنها توجه شده و یا اصلاً مورد استفاده

قرار نگرفته است"، به دارندگان دیدگاه دوم، امثال روحانی و کابینه‌اش، به شدت تاخته و می‌گوید: "این نگاه دوم کاملاً غلط، عقیم و بی‌فایده است". البته خامنه‌ای به عمد فراموش می‌کند و یا خود را به جهالت می‌زند تا بگوید اگر به زعم او این دیدگاه دوم غلط است و او موافق آن نیست، پس با موافقت چه کسی همین سیاست اقتصادی دیدگاه دوم از دوران رفسنجانی تا به امروز یعنی در تمام دوران رهبری شخص او در کشور اجرا شده و می‌شود؟ در ثانی چرا در تمام این مدت، شخص او در مقابل این دیدگاه "عقیم و بی‌فایده"، هیچ اقدام عملی معینی انجام نداده است؟ آیا غیر از این است که جدای از موضع‌گیری‌های بی‌مصرف این چنینی، خود او نیز البته با کمی مسامحه راه برون رفت نظام از بحران کنونی را در اجرای همین دیدگاه دوم می‌بیند و بس.

با این همه، مضمون اصلی صحبت خامنه‌ای در این بخش از صحبت‌های او را در تبیین این دو دیدگاه و یا موضع‌گیری او نسبت به سیاست دولت نباید دید، بلکه اهمیت اجرایی این بخش از اظهارنظر خامنه‌ای را باید در فراز دیگری از سخنرانی‌اش در همین بخش اقتصادی جستجو کرد. فرازی که صریحاً در پیوند با امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان یکی از چهار شاخص "ترجمان شکل دهنده هندسه نظام اسلامی" قرار می‌گیرد. خامنه‌ای همزمان با بیان این دو دیدگاه، با تاکید بر اینکه "بدخواهان ملت ایران صریحاً گفته‌اند که هدف آنها از فشار اقتصادی، یک هدف سیاسی یعنی ایجاد نا رضایتی در مردم و بر هم زدن امنیت کشور با قرار دادن مردم در مقابل دولت و نظام است"، علاوه بر اینکه بر وضعیت بحران اقتصادی و موقعیت حساس رژیم اعتراف می‌کند، در عین حال بر بستر بحران موجود و نگرانی از چالش احتمالی کارگران و توده‌های مردم ایران در مواجهه با جمهوری اسلامی است، که شدیداً بر همدلی اقشار مختلف مردم با دولت تاکید کرده و در کنار این همدلی، نسبت به انجام امر به معروف "حفظ نظام" و نهی از منکر "تضعیف نظام" به صورت ویژه‌ای اصرار و پافشاری می‌کند.

خامنه‌ای در ادامه و در بخش پایانی سخنرانی خود، روی مذاکرات هسته‌ای به عنوان یکی دیگر از چالش‌های پیش روی نظام متمرکز شد. با توجه به اینکه پرداختن به موضع‌گیری خامنه‌ای در باره روند مذاکرات هسته‌ای و نتایج آن، در قالب این یادداشت سیاسی نمی‌گنجد و خود مقاله دیگری را می‌طلبد، اما لازم است در این یادداشت سیاسی تنها به دو نکته از صحبت‌های او اشاره‌ای داشته باشیم.

خامنه‌ای در این بخش از صحبت‌هایش با تاکید بر اینکه، نه مسئولان و نه هیئت مذاکره‌کننده و نه ملت ایران، مطلقاً زورگویی‌های آمریکا را قبول نخواهد کرد، به صراحت اعلام کرد: لغو تدریجی تحریم‌ها که کشور‌های پنج‌بلاوره یک بر آن تاکید دارند، سخنی غیر قابل قبول است. رفع تحریم‌ها باید بلافاصله بعد از توافق انجام شود. روزهای آینده نشان خواهد داد که خامنه‌ای تا چه میزان به این بخش از حرف‌هایش باور دارد.

یادداشت‌های سیاسی

"خانه های امن" و زنان و دختران در معرض خشونت

در بهمن ماه ۱۳۹۳، ولی الله نصر مدیر کل امور آسیب های اجتماعی سازمان بهزیستی جمهوری اسلامی در گفتگو با ایسنا اعلام کرد: برای اولین بار در کشور، برای زنان و دختران در معرض خشونت، خانه های امن ایجاد شده است. او در ادامه با توضیح اینکه در حال حاضر در ۱۸ استان کشور خانه های امن وجود دارد، افزود: زنان و دخترانی که از طرف بستگان درجه یک و یا اقوام دچار خشونت می شوند و بعضا امکان زندگی در محل اسکان خود را ندارند، می توانند به خانه های امن سازمان بهزیستی در سراسر کشور مراجعه کنند. خبر ایجاد خانه های امن برای زنان و دختران در معرض خشونت، پیش از این نیز توسط شهین دخت مولوردی، معاون حسن روحانی در امور زنان و خانواده اعلام شده بود. خبرگزاری دولتی ایلنا در بهمن ماه ۱۳۹۲ به نقل از شهین دخت مولوردی از بررسی طرح ایجاد خانه های امن برای زنان آسیب دیده و خشونت دیده خبر داد.

موضوع اعمال خشونت بر زنان چه در محدوده خشونت های خانگی و چه در ابعاد گسترده تر آن به صورت انواع خشونت های حکومتی بر زنان کشور نه تنها امر تازه ای نیست، بلکه تا آنجا هم که به جمهوری اسلامی باز می گردد، این نظام از نخستین روزهای قدرت گیری تا به امروز، بر بستر فرهنگ مردسالاری و بی حقوقی اجتماعی زنان، خود اصلی ترین و پایه ای ترین عامل خشونت و ترویج فرهنگ خشونت در خانه و سطوح مختلف جامعه بوده است. نظامی که در قوانین جزایی آن اساسا جرمی به عنوان خشونت خانگی پیش بینی نشده است.

ایجاد "خانه های امن" و جای دادن زنان و دختران خشونت دیده و یا در معرض خشونت در اینگونه خانه ها، فی نفسه گامی مثبت برای تامین امنیت جانی و بازسازی روانی زنان و دختران خشونت دیده است. آنچه مسلم است پدیده خشونت خانگی بر زنان کم و بیش در تمام کشورهای جهان به اشکال و درجات مختلف رایج است. حتی در کشورهای پیشرفته اروپایی که حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی زنان در قوانین این کشورها به رسمیت شناخته شده است و دولت ها نیز در جهت حفظ امنیت زنان در خانه و جامعه حساسیت بالایی از خود نشان می دهند، باز هم زنان و دخترانی وجود دارند که توسط شوهر، پدر و یا برادر مورد خشونت روحی و جسمی واقع می شوند. لذا، یکی از راه کارهای کمک و حمایت از زنان خشونت دیده، ابتدا به ساکن، دور نگه داشتن آنان از عامل خشونت و مکانی است، که خشونت بر آنان اعمال شده است. از اینرو، ایجاد خانه های امن دولتی در کشورهای پیشرفته به ویژه در کشورهای اسکاندیناوی جهت در امان نگاه داشتن زنان خشونت دیده پیشینه ای دیرینه دارد. ایجاد این گونه خانه های امن در سوئد از دهه ۱۹۷۰ به بعد و در پی تلاش پیگیر زنان در اعتراض به اعمال خشونت های روحی و جسمی بر زنان پایه ریزی شده و بسیار هم

مورد توجه است. در این مراکز، مددکاران، روانشناسان و حقوقدانان به زنان خشونت دیده کمک می کنند تا اعتماد به نفس خود را بازیابند، توانمند شوند و زندگی جدیدی را شروع کنند. پلیس، دستگاه قضایی و سایر سازمان های دولتی نیز با "خانه های امن" زنان همکاری نزدیک دارند. اکنون در هر شهر این کشور، دست کم یک خانه امن دولتی برای پناه دادن به زنان خشونت دیده و فرزندان آن ها وجود دارد. علاوه بر این، در برخی از شهرها نیز سازمان های غیر دولتی توسط فعالان زنان ایجاد شده اند که مورد حمایت دولت اند.

حال که تا حدودی با پیشینه ایجاد، خدمات رسانی و نحوه فعالیت "خانه های امن" در کشورهای پیشرفته آشنا شدیم، ببینیم پیشبرد این امر در جمهوری اسلامی چگونه است؟ با وجود آنهمه قوانین تبعیض آمیز که جمهوری اسلامی خود پایه گذار آن در جامعه و علیه زنان است، تا چه حد امکان تحقق عملی ایجاد "خانه های امن" برای زنان و دختران خشونت دیده وجود دارد؟ به عبارت بهتر، نظامی که خود عامل اصلی اعمال خشونت بر زنان است، در این "خانه های امن" چه خدماتی را می خواهد به آنان ارائه دهد؟ و با کدام بنیان های فکری می خواهد امنیت و بازسازی روحی و جسمی زنان خشونت دیده را تامین کند؟

اگرچه پاسخ به پرسش های فوق برای هر فردی که کمترین آگاهی از سیستم حکومتی و قضایی جمهوری اسلامی داشته باشد، کاملا از پیش روشن و آشکار است اما، با وجود این بهتر است کارکرد این "خانه های امن" را از زبان ولی الله نصر مدیر کل امور آسیب های اجتماعی سازمان بهزیستی جمهوری اسلامی بشنویم. نصر در مورد خدمات ارائه شده در "خانه های امن" طی مصاحبه خود با ایسنا گفت: در خانه های امن، تحکیم بنیان خانواده، آموزش مهارت زندگی، کنترل خشم (تاکید از ماست) و مواردی از این دست به افراد ارائه شده و در صورت نیاز زوج یا زوجه برای مشاوره به این مراکز مراجعه می کنند. او همچنین در خصوص آدرس و نشانه های این گونه مراکز گفت: راه اندازی خانه های امن با چراغ خاموش؛ بی آنکه نشانی آنها اعلام شود و با

رعایت نهایت امنیت؛ با هدف کمک به زنان آسیب دیده از خشونت های خانگی انجام شده است. ظاهرا راه اندازی خانه های فوق با "چراغ خاموش" تا بدانجا بوده است که مددکاری به نام لیلا ارشد، که خود یک مددکار اجتماعی در ایران است، بعد از اعلام خبر فوق طی مصاحبه ای با روزنامه "شرق" گفت: من که خود با زنان و دختران در معرض آسیب کار می کنم، اطلاعی از این خانه ها ندارم.

همانطور که از زبان ولی الله نصر شنیدیم، "تحکیم بنیان خانواده، آموزش مهارت زندگی و کنترل خشم" از جمله مهمترین مولفه های مورد نظر بنیانگذاران حکومتی "خانه های امن" در ایران است. خانه های امنی که در بدو امر قرار است پناهگاه امنی برای تامین امنیت روحی و جسمی زنان و دختران خشونت دیده در جامعه باشد. آنهم در جامعه و در حاکمیت رژیمی که تمام قوانین حکومتی، قضایی و حتا همه ارگان های سیاسی، اجتماعی و امنیتی اش علیه زنان و حقوق اولیه آنان پایه ریزی شده اند.

حال اگر با توجه به واقعیات موجود به سه وظیفه اصلی "خانه های امن" تامل کنیم، به خوبی خواهیم دید که مولفه های فوق با همان نگاه تبعیض جنسیتی و مردسالارانه حاکم بر جمهوری اسلامی آنهم برای راضی کردن زنان و دختران خشونت دیده جهت بازگشت دوباره به همان خانه ای که مورد خشونت واقع گشته اند، پایه ریزی شده اند. وقتی از نگاه ایجاد کنندگان اینگونه "خانه های امن"، "آموزش مهارت زندگی" مقدم بر تامین امنیت و بازسازی روحی و جسمی زنان و دختران خشونت دیده باشد، این بدان معنا است که از نگاه آنان، متهم اصلی فروپاشی "تحکیم بنیان خانواده" خود زنان خشونت دیده هستند. چرا که به زعم مسئولان سازمان بهزیستی، این زنان و دختران خشونت دیده هستند که به دلیل عدم داشتن "مهارت زندگی" و بی توجهی به "تحکیم بنیان خانواده"، تو بخوان مقابله با خواست های تبعیض جنسیتی و مردسالارانه شوهر، پدر و یا برادر، در واقع خودشان در درون خانه و جامعه زمینه های اعمال خشونت را برای "جنس برتر" فراهم کرده اند. لذا، بسیار قابل پیش بینی است که "خانه های امن" مورد نظر مسئولان جمهوری اسلامی که اتفاقا قرار است با "چراغ خاموش" هم حرکت کنند، نه "خانه هایی امن" که خود، خانه های ناامنی برای اعمال فشار روحی بر زنان و دختران خشونت دیده جهت بازگشت به همان خانه ای که با خشونت مواجه بوده اند، می باشند.

هرگونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت باید به فوریت ملغا گردد. و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار گردند.



یادداشت‌های سیاسی

نگاهی به سخنان نوروزی خامنه‌ای در مشهد

خامنه‌ای روز اول فروردین ۹۴ به مشهد رفت و در یک روضه خانی مبسوط، محورهای کلی سیاست جمهوری اسلامی در سال پیش رو را برای مردم و مسئولان نظام تبیین کرد. پیش از هر چیز او گزینه "دولت و مردم، همدلی و همزبانی" را به عنوان گزینه انتخابی خود جهت نامگذاری سال ۹۴ به اطلاع پامنبری های خود رساند. خامنه‌ای بر اساس سنت هر ساله که محورهای سخنرانی اش را منطبق با عنوان سال انتخاب می‌کند، سخنرانی نوروزی ۹۴ خود را نیز بر مبنای "دولت و مردم، همدلی و همزبانی" پایه ریزی کرد. اگر از حواشی صحبت های خامنه‌ای بگذریم، موضوعات امر به معروف و نهی از منکر، حمایت مردم و جناح های رژیم از دولت، بحران اقتصادی، پرهیز از نزاع های درونی و تبیین روند مذاکرات هسته‌ای از جمله اصلی ترین محورهای سخنرانی او در مشهد بودند. خامنه‌ای پیش از ورود به تبیین این مباحث با توسل به بنیان های قرآنی روی چهار مولفه نماز، زکات، امر به معروف و نهی از

منکر به عنوان "ترجمان و شاخص های شکل دهنده هندسه نظام اسلامی" تاکید کرد. مولفه هایی که به زعم او نه تنها نجات دهنده یک "ملت از زیر سلطه قدرتمندان جائز" است، بلکه در "نظام سازی اسلامی" نیز نقش موثری دارند. در واقع اگر بخواهیم نگاهی دقیق به سخنرانی نوروزی خامنه‌ای داشته باشیم، باید روی همین نکته متمرکز شد. چرا که دیگر محورهای صحبت خامنه‌ای جمله‌گی بر گرفته از همین نگاه او در تبیین چهارچوب حکومت اسلامی، جامعه، مردم و دولت است. نگاهی که در آن، از اساس برای حکومت اسلامی و حاکمیت شخص او، هیچ نقش و جایگاهی در مسیر رفاه توده های مردم، بهداشت و درمان، آموزش و تعالی جامعه، آزادی های سیاسی، اجتماعی، آزادی بیان، عقیده و دیگر موارد حقوق اولیه اقشار مختلف مردم متصور نیست. وقتی از نگاه رهبر جمهوری اسلامی چهار مولفه نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، "ترجمان شکل دهنده هندسه

در صفحه ۸

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان:

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک:

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097
نام صاحب حساب: Stichting ICDR
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://71.18.104.134/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر **سازمان فدائیان (اقلیت)**:

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaiyan (Aghaliyat)
No 690 April 2015



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از کانال تلویزیونی دیدگاه بر روی ماهواره یاه ست (Yahsat) پخش می‌شود.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه ها در روزهای:

سه شنبه و پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، میتوانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی ال ویز به طور زنده و همزمان برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه ست ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۲۰۷۳ - پولاریزاسیون: عمودی - سیمپلریت: ۲۷۵۰۰ - اف ای سی: ۷ / ۸

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی